

نقد مبانی فصاحت (رویکردی زبان‌شناختی)

چکیده

معیار فصاحت نزد بیشتر زبان‌شناسان و علمای بلاغت در زبان عربی مبتنی بر دو عنصر زبان و مکان بوده و به معیارهای درونی واژه‌ها، نظم درونی، نوع حروف، هم‌نشینی، همگنی، تنافر و قدرت تأثیر آن توجه نداشته‌اند. البته علمای بلاغت با زبان‌شناسان در کارکرد واژه با هم اختلاف داشتند؛ یعنی زبان‌شناسان به سلامت و زیبایی واژه توجه داشتند، ولی علمای بلاغت به ترکیبها و روانی واژه‌ها و سازگاری حروف و کلمات با هم عنایت داشته‌اند. کلید واژه‌ها: فصاحت، زبان عربی، بلاغت.

مؤلفه‌های درونی مبانی فصاحت

فصاحت در لغت یعنی ظهور و بیان. وقتی گفته می‌شود: «أفصح الصبح اذا ظهر» (ابن اثیر، ۱۹۳۹: ۶۴/۱). به معنای آشکار نمودن و ظهور یافتن است. «فصح الاعجمی و افصح اذا انطق لسانه» (تفتازانی، ۱۴۰۹: ۱۵) پس فصاحت از نظر لغوی یعنی اظهار و آشکار نمودن. وقتی گفته می‌شود «افصح فلان عما فی نفسه، اذا أظهر» چون عرب می‌گوید: افصح الصبح اذا أضاء (عسکری، ۱۹۵۲: ۷). لغویان و زبان‌شناسان و علمای بلاغت در معنا و حوزه فصاحت از حیث لغوی اختلاف نظر ندارند اما در تبیین حوزه آن با بلاغت و مبانی و مؤلفه‌های آن دچار اختلاف شده‌اند. از همان آغاز خلط حوزه فصاحت و بلاغت و مبانی و مؤلفه‌های فصاحت، خود را در آثار گذشتگان نشان داد. زبان‌شناسان و علمای بلاغت در تبیین فصاحت واژه به اموری بیرونی همچون عنصر زمان و مکان توجه داشته‌اند و از ویژگیهای خود واژه - جز همان ویژگیهای مشهور که خواهد آمد - سخن نگفته‌اند. علاوه بر این که درباره آن ویژگیهای مشهور در باب فصیح بودن یک واژه نیز چندان اتفاق نظر نداشته‌اند.

گاه فصاحت و بلاغت به یک معنا به کار می‌رفت؛ مثلاً ابوهلال پس از توضیح در باب واژه فصاحت و معنای لغوی آن معتقد است فصاحت و بلاغت به یک معنا باز می‌گردند؛ چون هر دو به معنای آشکار و اظهار نمودن معنا هستند (همان: ۷). هم او در تبیین حوزه فصاحت و بلاغت دچار تناقض می‌گردد و می‌گوید: فصاحت و بلاغت دو امر متفاوتند؛ چون فصاحت به لفظ مربوط است و بلاغت به معنا. دلیلی که وی بر این امر ارائه می‌کند، دلیلی خارج از حوزه زبان است و نمی‌توان آن را دلیل به معنای مشهور منطقی قلمداد کرد. می‌گوید: «فصاحت مربوط به لفظ است و بلاغت به حوزه معنا مربوط می‌شود. و لذا، طوطی را فصیح می‌گوییم ولی بلیغ نمی‌گوییم» (همان: ۸). اطلاق صفت فصاحت بر طوطی حتی با آن تعریف ابوهلال از فصاحت سازگاری ندارد، چون فصاحت به نظر او یعنی وضوح و روشنی؛ حال آن که طوطی دارای چنین ویژگی نیست.

نکته مهم این است که علمای بلاغت و زبان‌شناسان کلاسیک عرب کمتر به تبیین مرادشان از روشنی و وضوح پرداخته‌اند. به عبارت دیگر پرسشهای زیر در تعیین مراد از فصاحت بی‌پاسخ می‌ماند:

۱. اگر چنانچه واژه‌ای روشن و آشکار نبوده، فصیح نخواهد بود؛ آیا پس از کسب این ویژگی، یعنی روشن شدن، فصیح می‌گردد؟

۲. به فرض واژه‌ای فصیح و روشن باشد، باز این ناظر به اهل زبان و افراد است؛ یعنی گاه واژه‌ای برای فردی روشن و برای فرد دیگر روشن نیست. آیا باز می‌توان معیار راه روشنی واژه دانست؟ یا این که واژه فصیح باید برای همگان فصیح باشد؟

۳. فرض سوم آن است که اگر لفظی زیبا و گوش نواز نباشد، ولی روشن و آشکار، در این صورت آیا باز آن را فصیح به حساب می‌آوریم یا از دایره فصاحت بیرون است؟

در میان علمای بلاغت تنها ابن‌اثیر به این نکته توجه نمود که «مراد از ظاهر و روشن بودن یعنی این که فهم واژگان به کتاب لغت نباشد. به عبارت دیگر از واژگان رایج باشد» (ابن‌اثیر، ۱۹۳۹: ۶۶) وی به دیگر پرسشها پاسخی نداده است که اگر واژه‌ای گوش نواز نبود، در کجای زبان قرار می‌گیرد؟ آیا معیار فصاحت، خود واژه است یا سخنوران یک زبان؟ آیا مسئله فصاحت زمانمند است؟ یعنی ممکن است واژه‌ای در دوره‌ای فصیح باشد و در دوره‌های بعد غیر فصیح؟ یا برعکس در دوره‌ای با معیارهای فصاحت ناسازگار و در دوره‌های بعد سازگار با طبع سخنوران باشد و لذا فصیح قلمداد گردد؟ اگر این چنین باشد، فصاحت واژگان را نمی‌توان در قالبهای از پیش تعیین شده نظریه‌پردازان قرار داد بلکه ملاک اهل زبان و به کارگیری آنهاست.

از دیگر موارد اختلاف میان علمای بلاغت و زبان‌شناسان کلاسیک عرب تعیین حوزه فصاحت بود. پرسش این بود که آیا فصاحت ناظر بر لفظ است یا معنا؟

ابوهلال - چنان که آمد - حوزه فصاحت را لفظ می‌دانست نه معنا. استدلال وی را که طوطی را فصیح می‌دانست نه بلیغ شنیدیم، چون طوطی در ادای واژه‌ها قصدی ندارد. هم او بر آن است که کلام واحد را می‌توان فصیح و بلیغ دانست به شرط آن که معنای آن روشن و واژه‌های آن روان باشد (ابوهلال، ۱۹۵۲: ۸). صاحب/ایضاح، فصاحت را در سه حوزه واژه، ترکیب و متکلم می‌داند. به نظر وی فصاحت واژه یعنی نداشتن سه عیب زیر:

۱- عدم تنافر حروف؛

۲- عدم غرابت؛

۳- عدم مخالفت با قیاس صرفی.

فصاحت ترکیب را نیز چنین می‌داند:

۱- عدم ضعف تألیف؛

۲- عدم تنافر واژگان؛

۳- عدم تعقید(لفظی و معنایی)، (قزوینی، ۲۰۰۰: ۲۸ و ۲۹).

صاحب *مطول* نیز بر آن است که فصاحت ویژگی مفرد، کلام و متکلم است. یعنی می‌توان در ساخته‌های زبان عربی چنین گفت: کلمه فصیحة، کلام فصیح، کتاب فصیح و شاعر فصیح. او علاوه بر ویژگی‌های ذکر شده توسط قزوینی نکته تازه‌ای را بر آن می‌افزاید که مراد از فصاحت آن است که لفظ بر قوانین استقرایی کلام آنان که به عرب بودن‌شان اعتماد است، منطبق باشد(تفتازانی، ۱۴۰۹: ۱۵). تفتازانی خود با طرح مسأله دیگر یعنی ارجاع تشخیص فصاحت به ذوق افراد، قوانین فرضی استقرایی را نقض می‌کند. به اعتقاد وی «هر چه را که ذوق سلیم ثقیل بشمارد و تلفظ آن دشوار باشد، تنافر حروف داشته باشد» چه مخارج حروف قریب باشد و چه بعید» از حوزه فصاحت خارج است» (تفتازانی، ۱۴۰۹: ۱۷)، عموم صاحب‌نظران در گذشته بهترین نمونه خارج از حوزه فصاحت را واژه «مستشزرات» در شعر امرؤ القیس می‌دانند که به قول صاحب *مطول* علت ثقیل بودن آن، اجتماع حروف آن است» به این نکته اشاره خواهیم کرد.

اما دیگران را در باب ارجاع فصاحت به لفظ یا معنا نظر دیگری است. ابن‌اثیر بر آن است که اگر ملاک فصاحت را معنا بدانیم باید همه واژگان در دلالت یکسان باشند. وی با اشاره به این که واژه

«فصیح» بر وزن «فعلیل» و به معنای فاعل است می‌گوید: مراد لفظ است که به معنای روشن‌کننده معناست و لذا نتیجه می‌گیرد، فصاحت ناظر بر لفظ است نه معنا (ابن‌اثیر، ۱۹۳۹: ۶۷).

در مقابل صاحب دلائل الاعجاز بر آن است که فصاحت ناظر بر معناست و به اعتقاد وی فصاحت در تک‌تک واژگان ظاهر نمی‌شود بلکه فصاحت ناشی از شیوه مخصوصی به واسطه انضمام و پیوستگی آنها با هم است (جرجانی، ۱۹۹۲: ۴۰۰).

این شیوه مخصوص که به عنوان تئوری نظم جرجانی مشهور است، از بدیعترین نظریه‌های جرجانی در حوزه علم بلاغت است. اما با این همه وی بر آن است که فصاحت ناظر بر معناست. هرچند که هم‌چنان بر این باور است که فصاحت، ویژگی کلمه است و می‌گوییم: هذا لفظاً فصیحاً (همان: ۴۰۰).

جرجانی با این نظریه که «فصاحت ویژگی محسوس لفظ است نه ویژگی‌ای که به وسیله عقل درک شود» مخالف است و این به نظر وی غیرممکن است. چون اگر تنها ویژگی ظاهری ملاک باشد همه شنوندگان باید در تشخیص فصیح بودن کلمات در یک سطح می‌بودند. پس فصاحت یک ویژگی عقلانی است و چون چنین است، پس فصاحت لفظ ناظر بر معناست نه لفظاً (همان: ۴۰۷).

جرجانی با طرح مسأله عقلانی بودن درامر فصاحت باب تازه‌ای را می‌گشاید که در حقیقت به رویارویی با متکلمان می‌پردازد.

به عبارت دیگر وی با طرح دو مسأله لفظ و معنا و مسأله نظم که دغدغه ناقدان و علمای بلاغت و حتی متکلمان بوده است، طرح نویی در این باب می‌افکند. تازگی دیدگاه وی آن گاه مشخص می‌شود که بدانیم زبان‌شناسان کلاسیک عرب همگی بر این باور بوده‌اند که فصاحت ویژگی واژه است؛ یعنی تلفظ واژه و زیبایی آهنگ آن. به نظر جرجانی همه از مسأله معنا غفلت نموده‌اند؛ چون وضع واژه ارتباط وثیقی با مسأله معنا دارد. عبدالقاهر معتقد است، واژه خادم معناست (جرجانی، ۱۹۹۲: ۴۳). چون در معناشناسی و فرآیند شکل‌گیری معنا وقتی شخص قصد بیان معنای ذهنی خود را دارد، نخست آنچه که قصد دارد، در ذهن می‌آید و آن گاه در پی لفظ مناسب آن بر می‌آید. پس اندیشه تابع لفظ نیست بلکه واژه خادم معناست و به همین جهت نتیجه می‌گیرد: «معانی به وسیله عقل درک می‌شوند نه گوش» (همان: ۴۰۷). البته وی از این نکته غافل نیست که معنا باید با واژگان همگن و مناسب همراه باشد (همان: ۳۵).

جرجانی برخلاف دیگران از نظم سخن می‌گوید که همان مسأله بافت (Context) در زبان‌شناسی جدید است و به نظر وی معنا تنها در نظم خود را نشان می‌دهد و نظم، اساس معناست. به اعتقاد وی

وقتی کسی می‌گوید این واژه صحیح است، جایگاه آن در نظم، حسن تناسب و همگنی معنای آن را با معنای واژگان قبل و بعدش در نظر دارد (همان: ۳۹۴).

کلام فصیح از نظر جرجانی در دو جنبه است:

۱. بخشی که به زیبایی لفظ باز می‌گردد؛

۲. بخشی که ناظر بر نظم است.

خلاصه این که فصاحت تنها در واژگان نیست بلکه در پیوستگی آنها با هم است؛ آن هم به خاطر معنای آنها نه خود واژه‌ها.

به همین جهت کلام را به دو دسته تقسیم می‌کند:

۱. سازگاری معنایی [همان که در زبان‌شناسی به آن رابطه هم‌نشینی^۱ گویند] مثل: اسم + اسم یا

فعل + اسم. مثل: علی عادل، جاء علی؛

۲. ناسازگاری معنایی [همان که واژگان در سطح محور هم‌نشینی باهم سازگاری ندارد] مثل: فعل +

فعل یا حرف + حرف.

ابن‌اثیر نیز بی‌آنکه سخن از بافت یا نظم به میان آورد با طرح مسأله ترکیب، به تنگناهایی که در

بحث ویژگی فصاحت ناظر بر لفظ است، اشاره می‌کند.

وی با پرسشی که خود در می‌افکند می‌پرسد اگر واژه‌ها فصیح، ظاهر و روشن یعنی مفهوم‌اند، ما در قرآن به آیاتی بر می‌خوریم که معنای آن به وسیله تفسیر روشن می‌شود و از طرفی می‌دانیم که آیات فصیح‌اند. وی در پاسخ به این اشکال با طرح مسأله ترکیب به عنوان ممیز معنایی چنین می‌گوید: «واژه‌ها در آیات فصیح‌اند ولی تفسیر آنها در ابهام معنایی است که ناشی از ترکیب است؛ چون معنای واژه در ترکیب مشخص می‌شود. به عبارت دیگر تک تک واژه‌ها فصیح‌اند ولی ابهام ناشی از ترکیب آنهاست» (ابن‌اثیر، ۱۹۳۹: ۶۷).

در ادامه به دیدگاه دیگر زبان‌شناس کلاسیک عرب یعنی ابن‌سنان خفاجی می‌پردازیم که می‌کوشد نظریه‌ای بنا نهد که به تبیین اصول و شرایط فصاحت و معیارهای آن بپردازد تا به عنوان قاعده‌ای کلی برای همه قابل قبول باشد. ابن‌سنان دریافت علمای بلاغت و لغویان پیش از او به خلط مفهوم فصاحت و بلاغت دچار شدند، لذا به تبیین مفهوم آن پرداخت. فصاحت از نظر وی با آشکار شدن و بیان در ارتباط است. و کلام فصیح را بیان می‌نامد چون به بیان آشکار معنا می‌پردازد (ابن‌سنان، ۱۳۷۲: ۵۹).

1. Syntagmatic relationship.

بلاغت از نظر وی عبارت است از «زیبایی واژه‌ها و معانی» (همان: ۲۳۴).
 ابن‌سنان فصاحت را ناظر بر واژه می‌داند و به نظر او زمانی یک واژه فصیح است که شرایط خاصی را کسب کرده باشد. وی این شرایط را به دو قسم تقسیم می‌کند:
 ۱. ویژگی‌هایی که مربوط به یک واژه بدون ترکیب با واژه‌های دیگر است؛
 ۲. ویژگی‌هایی که واژه‌ها در ترکیب و همنشینی با واژه‌های دیگر باید داشته باشند (همان: ۱۶۹-۱۷۵).

بنابراین به نظر او هم کلمات زمانی می‌توانند فصیح قلمداد گردند که در محور همنشینی با هم سازگار باشند. هرچند ابن‌سنان همچون جرجانی به معنا عنایت چندانی نشان نمی‌دهد اما وی بر مسأله فصاحت کلمه جدا از بافت هم چنین بر مسأله تناسب و همنشینی تأکید بیشتری می‌ورزد. در چارچوب نظریه‌ای که وی ارائه می‌دهد پاسخ به این پرسش که اگر کلمه‌ای در خارج از ترکیب و بافت باشد، برای این که ویژگی فصاحت کسب نماید، چگونه باید باشد؟ چنین است:

۱. حروف تشکیل دهنده کلمه نباید از حیث مخارج با هم تضاد داشته باشند.
 ۲. کلمه گوش نواز باشد؛ هرچند که در حروف تشکیل دهنده از حیث مخارج ناهمگن، مساوی باشند نسبت به کلمه دیگر برتری داشته باشد.
 ۳. کلمه نباید دور از ذهن و به اصطلاح وحشی باشد.
 ۴. کلمه نباید عامیانه باشد.
 ۵. بر سنت درست زبان عربی باشد [یعنی شاذ نباشد].
 ۶. کلمه چنان نباشد که بیان موضوع یا معنایی به وسیله آن، خوشایند نباشد.
 ۷. کلمه از حیث حروف تشکیل دهنده معتدل باشد [دارای حروف زیاد نباشد].
 ۸. وقتی برای بیان امر لطیف یا پنهان و یا اندک به کار می‌رود، خود کوچک باشد. (همان: ۱۹۹).
- آنچه که بن‌مایه تئوری جرجانی را تشکیل می‌داد، مسأله نظم بود و آنچه که اساس نظریه ابن‌سنان بر آن استوار است، مسأله تناسب است. مراد از تناسب، تناسب بین واژه‌هاست که خود دو قسم است:
۱. تناسب بین دو لفظ از طریق ساخت؛
 ۲. تناسب بین دو لفظ از طریق معنا.
- در مسأله معنا هم به شرایط زیر اعتقاد دارد:
۱. معنای دو لفظ به هم نزدیک باشند؛
 ۲. یکی از معانی با دیگری متضاد نباشد (همان: ۱۹۹).

در حوزه عناصر و مؤلفه‌های درونی فصاحت می‌توان به مواردی چون، مخالفت با قیاس صرفی و نحوی را ذکر نمود. مراد از مخالفت با قیاس یعنی مخالفت با قانون استنباط شده از استقرار زبان عرب، مثل وجوب اعلال و ادغام (تفتازانی، ۱۴۰۹: ۱۹)

اما در مواردی که برخلاف قیاس آمده است، مثل فعل «أبی یأبی» استحوذ، آل، ماء، و غیره را شاذ می‌پنداشتند نه مخالفت با قیاس (همان: ۲۰). مشکل دیگر در مؤلفه‌های درونی فصاحت جستجو و یافتن مواردی بود که شاعر به ضرورت شعری و از سر اضطرار بر خلاف قیاس صرفی و نحوی عمل می‌کرد ولی زبان‌شناسان کلاسیک و علمای سنتی بلاغت آن را خلاف فصاحت می‌دانستند. مثلاً در شعر «الحمد لله العلی الأجلل» بر آن بودند که «اجلل» از قاعده ادغام خارج شده است. اما غافل بودند از اینکه «یجوز فی الشعر ما لایجوز فی غیره...» یا ارجاع ضمیر و اضمار قبل از ذکر لفظ و معنا را خلاف قیاس نحوی می‌دانند ولی در علم نحو به مواردی از این دست صحنه می‌گذارند.

در میان علمای بلاغت در گذشته بر سر شواهد طرح شده نیز اتفاق نظر نبوده است. مثلاً صاحب الوشاح بیت زیر را که شاهد و مثال عموم زبان‌شناسان کلاسیک عرب بوده است، ذکر نمی‌کند، چون معتقد بود این شعر را به جن نسبت داده‌اند:

و قبر حرب بمکانِ قفر ولیس قرب قبر حربِ قبر
(الکرمی، ۱۴۰۱: ۳۳)

هم او در بیت زیر از متنبی با توجه به معنای بیت آن را در زمره اشعار فصیح به حساب می‌آورد:

فَقَلْتُ بِالْهَمِّ الَّذِي قَلَّ الْحِشَا قَلَّ قَلِّ هَمِّ كَلْهِنٍ قَلَّ قَلِّ
(همان: ۳۳)

در ضمن در بحث فصاحت نباید سهم فرهنگ‌نویسان در زبان عربی را نادیده انگاشت. لغویان نیز با نگارش قاموسهایی به تصحیح واژه‌های فصیح از غیر فصیح می‌پرداختند.

وجود آثاری چون تهذیب اللغة از أزهري و الصحاح از جواهری بیانگر آن است که اینها در پی حذف واژه‌های غیر فصیح بوده‌اند. حتی برخی از قاموس نویسان مثل ابن درید به جعل واژه‌ها و تولید واژه‌های غیراصیل و گنج‌اندین واژه‌های غیر عربی شهرت داشته‌اند (قباوه، ۱۹۹۹: ۲۴).

از طرفی نگارش کتابهایی در باب لحن العامه از طرف کسانی چون کسائی، ابوعبیده، اصمعی، مازنی، سجستانی و اصلاح المنطق از اصمعی دلالت بر این دارد که در زبان عربی واژه‌هایی راه یافته‌اند که اصالت ندارد. دغدغه یافتن واژه‌های فصیح و غیرفصیح از دیرباز در بین عربها مطرح بوده است. به همین

جهت ثعلب کتابی دارد به نام *الفصیح* که به بررسی لحن عوام و خواص می‌پردازد. این وضع در دوران معاصر هم ادامه یافت که به عنوان نمونه می‌توان به آثار زیر اشاره کرد:

الجاسوس علی القاموس؛	از	شـــــــــــــــــدیاق
الغلطات اللغویه؛	از	اسعد داغر
الاطفاء اللغویه الشائعه؛	از	محمدعلی النجار
حول الغلط و الصحیح؛	از	احمد ابوخصر
معجم الاغلاط اللغویه المعاصر؛	از	محمد عدنانی
اغلاط اللغویین القدماء؛	از	الألکرملی
قل و لاتقل؛	از	مصطفی جواد

(قباوه، ۱۹۹۹: ۳۶-۳۷)

بنابراین بحث لحن (چه لحن عوام و چه خواص) ارتباط تنگاتنگی با فصاحت دارد. چه آنان که به پاک بودن واژه‌ها و زدودن عیبهای آن می‌پرداختند و هم آنان که به بررسی لحن و زدودن آن از کلام می‌پرداختند، از یک قاعده پیروی می‌کردند که هرچه از معیار وضع شده آنها خارج بماند در دایره لحن یا خارج از فصاحت قرار می‌گیرد (مطر، ۱۹۶۶: ۵۷).

اینها همه بیانگر آن است که لغویان و علمای بلاغت چه در گذشته و چه اکنون در پی یافتن مولفه‌هایی برای واژگان هستند. اما این کوششها تا چه حد از توفیق دریافتن مولفه‌های مشترک و علمی برخوردار بوده است؟ به این پرسش پس از طرح عناصر بیرونی مبانی فصاحت از نظر زبان‌شناسان کلاسیک و علمای سنتی بلاغت پاسخ خواهیم گفت.

مولفه‌های بیرونی مبانی فصاحت

در میان لغویان یا علمای بلاغت و زبان‌شناسان کلاسیک عرب به طرح آرایه در بررسی مبانی فصاحت و معیار اصیل یا غیر اصیل بودن واژه‌ها و عبارات عربی بر می‌خوریم که با مبانی علمی بررسی زبان سازگار نیست.

مهمترین مسأله برای آنان سازگار بودن واژه‌ها و جملات با دو عنصر زمان و مکان در زبان عربی بوده است. به عبارت دیگر نحوین و زبان‌شناسان سنتی عرب عباراتی را در درجه بالایی فصاحت و بلاغت معتبر می‌دانستند که در یک چارچوب زمانی و مکانی جا می‌گیرد.

آنان به طور کلی منابع تدوین زبان عربی را در چهار حوزه زیر محدوده کرده بودند:

۱. قرآن؛ ۲. حدیث نبوی؛ ۳. شعر؛ ۴. نثر.

درباره قرآن کریم که بدون هیچ تردیدی آن را نمونه‌ی اعلاّی فصاحت می‌دانستند اما نسبت به مسأله حدیث برخی استشهد به آن را در حوزه مسائل نحوی به کار می‌بستند و برخی به دلیل نقل به مضمون آن دچار تردید شده بودند.

از طرفی شاعران را نیز به چهار طبقه تقسیم می‌کردند:

۱. شاعران جاهلی

۲. شاعران مخضرم

۳. دوره اسلامی

۴. مولدان مثل بشار و ابونواس

به طبقه اول و دوم همگی استشهد می‌کردند ولی درباره طبقه دوم و سوم اختلاف نظر پیدا شد. اما از نظر مکانی نیز به تقسیم‌بندی زبان شهرنشینان و زبان صحرائنشینان اعتقاد داشتند (ابن جنی، بی تا: ۱۵/۲).

قید زمان و مکان درباب فصیح بودن و دور بودن از فصاحت همان عصر احتجاج است که به وضع شرایط و قواعد پرداختند (سیوطی بی تا: ۱۸۰/۱).

لذا دو رویکرد نسبت به موضوع فصاحت پیدا شد که رویکرد نحویان و زبان‌شناسان بصری و کوفی است. رویکرد بصری به نمایندگی ابوعمر و ابن علاء است و نماینده رویکرد کوفی ثعلب است که معیار وی در فصاحت کلمه کثرت استعمال عرب بوده است. (همان: ۱۸۴/۱).

سیوطی رسماً اعلام می‌کرد که در موارد زیر می‌توان به فصاحت واژگان در زبان عربی اعتماد نمود. کلام خداوند، سخنان پیامبر (ص) کلام عرب تا زمانی که به واسطه مولدان زبان رو به فساد می‌نهد. این فساد هم در حوزه نظم بوده است و هم نثر (همان: ۱۴۸/۱).

آنچه از مجموع دیدگاهها و مؤلفه‌هایی که برای فصاحت واژه در زبان عربی هم از حیث عناصر و مؤلفه‌های درونی و هم بیرونی می‌توان دریافت اینکه هر دو در تبیین و تعیین این مؤلفه‌ها نارسا به نظر می‌آیند چون از حیث بررسی مؤلفه‌های درونی واژه‌ها باید گفت همان‌گونه که جرجانی در گذشته یادآور شده است و زبان‌شناسی جدید هم بر آن صحنه می‌گذارد، اینکه از مهمترین عوامل زیبایی واژه بافت و نظم است که در آن قرار می‌گیرد. همنشینی واژه‌ها موجب می‌شود که همه با هم رشته‌ای را پدید آورند که هر یک زیبا و فصیح به نظر می‌آیند.

به عنوان مثال واژه «مستشزرات» در شعر امرؤالقیس با توجه به بافتی که در آن قرار گرفته است، فصیح است. چنانکه کلمه «أَنْلَزْ مُكْمُوها» در آیه «أَنْلَزْ مُكْمُوها و اَنْتَم لَهَا كَارهُون» (هود، آیه ۲۸) با توجه به هماهنگی و تناسب لفظ و معنا، فصیح است. چون آیه با توجه به فضای معنایی حاکم بر آن درباب إكراه و اجبار می‌باشد. ادغام ضمائر و تلفظ آنها به خوبی ترسیم گر این فضا است» (زوبعی، ۱۹۹۷: ۸).

زبان‌شناسان معاصر درباره واژه «مستشزرات» در شعر امرؤالقیس برآنند که «هم از حیث آهنگ و حرکت زبان و هم معنا و موسیقی و تناسب آهنگ صوت و تصویر فصیح است. چون شاعر در پی توصیف گیسوی پرپشت و بلند معشوق است که وقتی باد به آن می‌خورد درهم می‌ریزد و موها ژولیده می‌گردند، این تصویر با لفظ «مستشزرات» که زبان در تلفظ آن دچار اضطراب می‌شود، هماهنگ است (همان: ۳۹).

درباره بیت زیر از اعشی نیز عده‌ای تکرار حرف شین را خلاف فصاحت می‌دانند:

و قد غدوت الی الحانوت یتبعنی
شاو مثلّ شلول شلشل شول

اما اوج نوآوری هنری شاعر در همین تکرار است؛ چون این تکرار با زبان‌پیریشی و حالت مستی تناسب دارد (همان: ۳۹).

گاه واژگانی در اثر قواعد زبانی مثل تماثل assimilation (همگون سازی) مثل لفظ «اذکر و اذکر» و یا برعکس طبق قواعد تغایر Dissimilation (اختلاف دو صورت شبیه به هم در یک کلمه) متفاوت می‌گردند. مثل تبدیل یکی از دو حرف مضاعف به آوای لین یعنی واو یا الف مدّ یا «تظنّیت» به جای «تظنّنت» برای جلوگیری از تکرار مضاعف که گمان می‌رود یکی فصیح است و دیگری خارج از فصاحت (مطر، ۱۹۶۶: ۲۱۳).

درباره میزان و اعتبار لهجه‌ها و قبایل هم باید گفت به نظر زبان‌شناس سنتی عرب، بسیاری از تیره‌ها و قبایل قابل اعتماد نبوده‌اند و لذا در برگرفتن واژه، ساختهای اسمی و فعلی و حتی عبارات در بوته تردید قرار می‌گرفتند. گاه قبایل به خاطر آمیختگی با غیر عربها و گاه به خاطر وجود برخی واژه‌ها در میان آنان که به نظر می‌رسید چندان از درجه فصاحت برخوردار نیستند، مورد بی‌اعتنایی قرار می‌گرفتند. میزان فصیح بودن و خارج از فصاحت بودن قبایل نیز به واسطه لهجه‌های رایج در میان آنان بوده است.

از لهجه‌هایی که مورد بی‌اعتنایی قرار می‌گرفتند، لهجهٔ قبیله ربیعیه و معز، قیس، عتیم و هزیل و... بوده‌اند (سیوطی، المزهَر، ج ۱، ص ۲۲۱). اما این لهجه‌ها که از نظر زبان‌شناسان سنتی عرب و لغویان بی‌اعتبار بودند در قرآن کریم به کار رفته است.

واژه‌هایی چون «وزر» (قیامت آیه ۷) به لهجه هزبل، «أمدا» (آل عمران آیه ۳۰) به لهجه تمیم و واژه‌های بسیاری به لهجه‌های دیگر در آیات به کار رفته است (سالم مکرم، ۱۹۸۸: ۶۸-۷۰). بنابراین لغویان عرب در بهره‌گرفتن از دیگر لهجه‌ها معیار درست و سنجیده علمی نداشتند. چون واقعیت آن است که از نظر زبان‌شناسی جدید «هر زبان و لهجه از سطح درستی ویژه‌ای برخوردارند و حکم به درستی یا نادرستی بر اساس آن صادر می‌شود. این یک معیار اجتماعی است که جامعه زبانی بر افراد حکم می‌نماید. شأن زبان همچون شأن فرهنگ است؛ یعنی مثل عادات، سنتها و زبان، دین و رفتار اجتماعی، پس هر یک از این پدیده‌ها از سطح درستی ویژه‌ای برخوردارند» (حسان، ۱۹۵۷: ۶۷).

از نظر زبان‌شناسان معاصر تکیه بر دو عنصر زمان و مکان در مسائل زبانی که زبان‌شناسان کلاسیک عرب به آن مبتلا بوده‌اند، موجب پیدایش نوعی «دیکتاتوری زمان و مکان» (انیس، ۱۹۷۲: ۲۷) گردیده است. لذا درباره درست یا غلط بودن زبان باید چنین گفت: «آیا این کاربرد در زبان سابقه دارد؟ یا اینکه با قواعد نحویان و لغویان آن گونه که استنباط کرده‌اند، سازگار است؟ لذا وقتی سخنی را می‌شنویم و یا می‌خواهیم علیه آن حکم نماییم باید بپرسیم: آیا گوینده این سخن را از حافظه‌اش گفته است یا خود بر ساخته است و یا بر سخن کسی قیاس کرده است؟ (همان: ۳۱).

خلاصه اینکه زبان‌شناسان سنتی عرب به واسطه دخالت عناصر بیرونی مثل شرایط زمانی و مکانی در تبیین پدیده‌های زبانی و همچنین نادیده انگاشتن نقش بافت در تعیین معیار فصاحت و حتی تدوین قواعد نحوی در تفسیر پدیده‌های زبانی، توفیق چندانی نداشته‌اند.

کتابنامه

١. ابن اثیر؛ *المثل السائر*؛ تحقیق محی الدین عبدالحمید، مصر: مطبعه البابی، ١٩٣٩.
٢. تفتازانی؛ *المطول*؛ قم: مکتبه الداوری، الطبعه الاولى، ١٤٠٩.
٣. عسکری، ابوہلال؛ *الصناعین*؛ الطبعه الاولى، داراحیاء الکتب العربیہ، ١٩٥٢.
٤. قزوینی، جلال الدین؛ *الایضاح فی علوم البلاغہ*؛ مقدمه و شرح دکتر علی بوملحم، بیروت: دارمکتبه الہلال، ٢٠٠٠.
٥. جرجانی، عبدالقاهر؛ *دلائل الاعجاز*؛ تعلیق محمود محمد شاکر، مصر: مطبعه المدنی، ١٩٩٢.
٦. ابن سنان، خفاجی؛ *سر الفصاحہ*؛ مقدمه عبدالمتعال الصعیدی، ١٣٧٢.
٧. الکرمی، محمد؛ *الوشاح*، قم: المطبعه العلمیہ، ١٤٠١.
٨. قباوہ، فخرالدین؛ *تطور مشکله الفصاحہ*؛ بیروت: دارالفکر المعاصر، الطبعه الاولى، ١٩٩٩.
٩. ابن جنی؛ *النخائص*؛ تحقیق محمدعلی النجار، بیروت: دارالکتب العربی، بی تا.
١٠. سیوطی، جلال الدین؛ *المزهر*، تصحیح محمدجادمولی و دیگران، بیروت: دارالجیل، بی تا.
١١. _____؛ *الاقتراح فی علم اصول النحو*؛ تحقیق احمد محمد قاسم، بی تا، نشر ادب الحوزہ.
١٢. زوبعی، طالب محمد؛ *علم المعانی بین بلاغہ القدامی و اسلوبیہ المحدثین*؛ بنگازی، الطبعه الاولى، ١٩٩٧.
١٣. مطر، عبدالعزیز؛ *الحن العامہ فی ضوء الدراسات اللغویہ الحدیثہ*، قاهرہ: الطبعه الاولى ١٩٦٦.
١٤. سالم مکرم، عبدالعال؛ *ظواهر لغویہ من المسیر التاريخیہ للغه العربیہ قبل الاسلام*؛ بیروت: موسسه الرسالہ، الطبعه الاولى، ١٩٨٨.
١٥. حسان، تمام؛ *اللغه بین المعیاریہ و الوصفیہ*؛ قاهرہ: مکتبه الانجلو، ١٩٥٧.
١٦. أنیس، ابراهیم؛ *من اسرار اللغه*، مکتبه الانجلو؛ قاهرہ: الطبعه الرابعه، ١٩٧٢.
١٧. اسمیت، نیل؛ *زبان شناسی نوین (نتایج انقلاب چامسکی)*؛ ترجمه گروه مترجمان، تهرآن: انتشارات آگاہ، چاپ اول، پاییز ١٣٦٠.